

بسیار اندک است. آموزش ابزار مهمی برای کاهش نابرابری و توزیع عادلانه درآمد و افزایش بهره‌وری و درآمدزایی افراد فقیر است. سواد و آموزش باعث دسترسی به امکانات و آموزش‌های پیش‌تر می‌شود که این به خودی خود دستیابی به اشکال بهتر شغلی با درآمدهای بالاتر را امکان‌پذیر می‌سازد.

۲. امروزه، بیماری‌های مهلک و کشنده بسیاری مانند ایدز، بر اقتصاد کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته تأثیر می‌گذارند.

هم‌اکنون، آمار بیماری‌هایی چون ایدز در کشورهای توسعه نیافته و در حال توسعه روبه رشد است و تأثیر آن نیز در وضعیت کلی اقتصاد این کشورها، مشهود می‌باشد. بنابراین بسیار مهم و حیاتی است که سیاست‌گذاران، مکانیزم‌های لازم برای پاسخگویی و رسیدن به شرایط مطلوب بهداشتی را بیابند. در این راستا اولین قدم، شناسایی و ارتباط بین مسائل بهداشتی و بیماری‌های مسری مثل ایدز و تأمین معاش جوانان است. تأثیر شرایط نامناسب بهداشتی بر روند اقتصاد در کشورهای مختلف متفاوت و بسته به توانایی هر کدام از کشورها در نحوه روبه‌رو شدن و حل این قبیل مشکلات (قدرت مالی و توانایی‌های زیرساختی و پایه‌ای) با یکدیگر فرق می‌کند.

در سطح جهانی، کلیه سیاست‌گذاران در کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه به طور فزاینده در مورد نیل به توسعه پایدار تأکید می‌کنند، بدون آنکه هیچ‌یک از برنامه‌ریزی‌ها را در ارتباط با عوامل پایداری توسعه و توجه و تأکید ویژه بر مسائل جنسیتی طراحی می‌کنند.

موانع اشتغال زنان جوان

- بی‌سوادی و کم‌سوادی در بسیاری از مناطق از موانع اصلی اشتغال زنان جوان است. عدم وجود شرایط اولیه برای سوادآموزی، معضل بیکاری جوانان، به‌خصوص زنان جوان، را پیچیده‌تر می‌کند.

- امروزه سیستم آموزشی، متناسب و هماهنگ با وضعیت بازار کار نیست. عدم آموزش‌های ضمن خدمت و ارائه راه‌حل‌های صرفاً آکادمیک و نظریه‌پردازانه، باعث ایجاد مشکل در نوآوری‌ها و ابتکارات مربوط به اشتغال می‌شود. زنان جوان غالباً از آموزش‌های لازم که آنان را وارد مرحله اشتغال بهره‌ور کند محروم هستند و عدم وجود ساختار حمایتی نهادینه برای آموزش زنان جوان به طور اخص و جوانان به طور اعم، یک مشکل اساسی است.

- سیاست‌ها و تصمیم‌گیری‌های ملی و بین‌المللی اغلب نگاه بومی و محلی ندارند و این امر غالباً باعث بدتر شدن وضعیت بیکاری زنان جوان می‌شود.

بیش‌تر سیستم‌های اقتصادی در حال توسعه از زیرساخت‌های لازم برای توانمندسازی زنان جوان در وارد شدن به بخش غیررسمی محرومند و نمی‌توانند آنها را وارد جریان رشد اقتصادی کنند.

اصول تأمین معاش و درآمد پایدار

تأمین معاش و درآمد پایدار به توانایی و ظرفیت مردم در تولید و درآمدزایی و تأمین زندگی آینده‌شان و نیز افزایش سطح زندگی آنان و نسل‌های آتی مرتبط است. این توانایی نیز به نوبه خود به شرایط اکولوژیکی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بستگی تام دارد و نسبت به وجود شرایط عادلانه برای زنان و مردان، مالکیت منابع و مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها، قابل پیش‌بینی است. با نگاهی واقع‌بینانه‌تر اهمیت تقویت و توانمندسازی افراد، کسب استقلال و کرامت انسانی در فراهم کردن نیازهای اولیه و اساسی بیش‌تر مشخص می‌شود. درآمد پایدار آن‌گونه درآمدی است که فرد به واسطه آن برای برآوردن نیازهای اولیه زندگی مانند غذا، لباس و سرپناه پول کافی داشته باشد و به واسطه این موارد کاملاً اولیه، بتواند زندگی شرافتمندانه پایدار و همیشگی را برای خود فراهم کند. پایداری در تأمین معاش و درآمد یعنی این‌که زنان و مردان چه‌گونه به نحو شایسته از منابع مالی خود، در درازمدت و کوتاه‌مدت، استفاده برند:

- ایجاد و ارتقای عدالت و تساوی میان نسل‌ها، اقوام، جنسیت‌ها، نژادها در دسترسی عادلانه به منابع، توزیع عادلانه ثروت، سهمین شدن در تولید، بهره‌برداری و انتقال دانش و مهارت.

- ایجاد ارتباط عینی با جامعه محلی و تطابق با شرایط آن و در نظر گرفتن وضعیت اکولوژیکی جامعه.

- تشویق به سرمایه‌گذاری‌های محلی در جامعه و کمک به حفظ سرمایه در اقتصاد محلی.

- تولید با تأکید بر انرژی‌های تجدیدپذیر و بازآفرینی منابع محلی و در عین حال سعی در جهت کاهش مصرف انرژی با استفاده از منابع زیست محیطی محلی و از میان بردن الگوی مصرف بیش از حد و اطمینان از حفاظت از تنوع زیستی.

- استفاده از تکنولوژی مناسب که با شرایط زیست محیطی و انسانی مناطق سازگار است و دانش و مهارت‌های انسانی را ارتقا می‌بخشد. در این میان زنان نقش اساسی را عهده‌دار خواهند بود.

- کاهش حتی‌المقدور فاصله میان محل کار و محل سکونت و فاصله بین تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان. این مسئله، به ویژه در مناطق با فرهنگ‌های بومی و محلی، بر اشتغال زنان جوان بسیار تأثیر خواهد گذاشت. در نظر داشتن و تأکید بر فایده‌ها و بهره‌های اجتماعی در کنار فواید اقتصادی کار و در یک کلام توجه ویژه به ارزش‌های معنوی و غیرمادی کار در کنار آن برای دریافت دستمزد.

- تأمین فرصت‌های مطمئن برای فعالیت‌های معنوی در زندگی. تأمین معاش پایدار یعنی داشتن کاری معنادار که نیازهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و معنوی همه اعضای جامعه انسانی و غیرانسانی حال و آینده را در نظر می‌گیرد و تنوع زیستی و فرهنگی را پاس می‌دارد. معاش پایدار آنگاه تأمین خواهد شد که همه گروه‌های جامعه را بعد از دیدگاه‌های تبعیض‌گرایانه، نژادپرستانه و ... در نظر آورد و در آن جوانان، مورد توجه ویژه واقع شوند. توسعه‌ی انسانی در حالی معنا پیدا می‌کند که زن، مرد، جوان، پیر و کلیه‌ی انبای بشر را مدنظر قرار دهد.

سیاست‌های کنونی (رشد اقتصادی براساس مصرف بیش از حد برای عده‌ای محدود) به شدت و سرعت رشد می‌کنند. این در حالی است که نیازهای اساسی غالب مردم، از آن جمله زنان، برآورده نمی‌شود و اصولاً توسعه انسانی صحیحی هدف سیاست‌های کلان نیست.

توسعه سیاست‌ها در راستای تأمین معاش پایدار جوانان

در برنامه‌های سنتی توسعه زنان و جوانان معمولاً به این گروه از جامعه به عنوان تافته‌ای جدا بافته نگاه می‌کنند. در این دیدگاه این حقیقت کاملاً به فراموشی سپرده می‌شود که تأمین معاش پایدار جوانان به طور ذاتی به محیط اجتماعی، مالی و زیست‌محیطی اطراف آنها به عنوان عنصری از جامعه، به شدت گره خورده است. واقعیت این است که سیستم‌های مربوط به تأمین درآمد جوانان، اعم از زنان و مردان، از مبانی پیچیده و متنوعی از استراتژی‌های اجتماعی اقتصادی برخوردار است. با در نظر گرفتن این پیچیدگی پرواضح است که روش سیاست‌گذارانی که به این امر تنها به عنوان ایجاد شغل می‌نگرند، نمی‌تواند روشی قابل استفاده و پایدار باشد. به جهت اینکه این سیاست‌ها بتواند راهگشا باشد و به تأمین معاش پایدار جوانان منجر شود چهار اصل اساسی می‌بایست مدنظر همه‌ی سیاست‌گذاران قرار گیرد:

- توانایی‌ها و دارایی‌های جوانان
- حقوق و مزایا
- ارتباطات در سطح کلان و خرد
- ماهیت کلی نظام تأمین معاش جوانان و پایداری دستاوردها. (پایداری در اینجا به معنی هماهنگی زیست‌محیطی، عدالت اجتماعی، صرفه‌ی اقتصادی و توانایی در مقاومت بر علیه فشارهای بیرونی اطلاق می‌شود.)

مباحث جنسیتی در اشتغال پایدار جوانان

به طور سنتی دیدگاه جنسیتی از نظر سیاست‌گذاران اولویت کم‌تری در برنامه‌ریزی‌های مربوط به اشتغال پایدار جوانان، ابتکارات موجود یا دیگر برنامه‌های دولت در این خصوص دارد. گاهی اوقات این موضوع حتا به

بیش‌تر سیستم‌های اقتصادی در حال توسعه از زیرساخت‌های لازم برای توانمندسازی زنان جوان در وارد شدن به بخش غیررسمی محرومند و نمی‌توانند آن‌ها را وارد جریان رشد اقتصادی کنند.

فراموشی نیز سپرده می‌شود. همان‌گونه که اشاره شد، آنچه روشن است آن است که زنان جوان با درصد بیکاری بالاتری نسبت به مردان جوان روبه‌رو هستند. در یک پژوهش انجام شده توسط ILO از ۹۷ نظام اقتصادی بررسی شده، در ۶۲ نظام زنان از درصد بالاتری از بیکاری نسبت به مردان برخوردار بوده‌اند.

وضعیت بیکاری زنان در کشورهای مختلف متفاوت است و به محیط اجتماعی فرهنگی آنها ارتباط زیادی دارد. جالب توجه است که حتی در کشورهای توسعه یافته‌ای مانند فرانسه نرخ بیکاری زنان بالاتر و در کشورهای در حال توسعه‌ای مانند هند و اندونزی این نرخ بسیار پایین‌تر است، هرچند در این کشورها تبعیض‌های جنسیتی، در دسترسی به آموزش و فرصت‌های شغلی بسیار زیاد است.

با اینکه در سطوح تحصیلی غالباً دخترها نسبت به پسرها از درجات موفقیت بیشتری برخوردار هستند ولی این روند لزوماً در بازار کار ادامه نمی‌یابد. دلیلی که بر این مسئله آورده می‌شود آن است که دختران غالباً بر روش‌های سنتی مطالعه تمرکز دارند. به علاوه دیدگاه سنتی مبنی بر اینکه «زن در خانه بماند و مرد نان‌آور خانه باشد» هنوز هم در بسیاری از مناطق در حال توسعه، به ویژه آسیا، ریشه عمیقی دارد.

بنابراین، در بسیاری از کشورهای در حال توسعه زنان تأثیر بسیار ضعیفی در اقتصاد خانواده دارند. در حالی که باورها و نقش‌های سنتی زنان در طول سالیان تغییر نکرده، کاهش فرصت‌های رسمی اشتغال نیز به این بحران پیش‌تر دامن زده است.

در بسیاری از کشورها قانون، ضامن عدالت است ولی دسترسی اندک زنان به فرصت‌ها و موقعیت‌های شغلی در بازار کار، خود، عین بی‌عدالتی است. در برخی کشورها همچون فرانسه، جامائیکا و ژاپن که دختران امکان دسترسی مساوی به آموزش را دارند، هنوز هم تبعیض‌های جنسیتی وجود دارد و در برخی کشورهای دیگر همچون غنا، هند و کنیا که دختران امکان دسترسی برابر به آموزش را ندارند، به اجبار و به صورتی کاملاً نامتجانس به بخش غیر رسمی و فعالیت‌های جایگزین و سطح پایین روی می‌آورند. به عبارت دیگر در بسیاری از کشورها مشکلات عدم تحرک اقتصادی به زنان تحمیل می‌شود.

عدم اشتغال زنان در بخش رسمی به دلیل سیاست‌های صندوق بین‌المللی کار، بحران‌های اقتصادی، سیاست خصوصی‌سازی دولت‌ها و کوچک شدن دولت‌ها افزایش پیدا کرده است. در مناطقی همچون آسیای مرکزی، که زمینه‌ها و امکان اشتغال زنان زیاد بود، در هنگام استیلاي بخش خصوصی بر تجارت، کاهش اشتغال زنان به نحو چشمگیری افزایش یافت.

براساس گزارش مؤسسه محیط زیست و توسعه زنان (WEDO) متوسط بیکاری زنان در ارمنستان، روسیه، بلغارستان و کرواسی ۷۰ درصد و در اکراین این نرخ ۸۰ تا ۸۵ درصد نیز افزایش داشته است. بنابراین، بیکاری زنان یک مسئله بسیار جدی است و به یک استراتژی متمرکز با در نظر گرفتن تأثیرات و حساسیت‌های جنسیتی به منظور نایل شدن به توسعه برابر و متوازن، نیاز دارد. سعی خواهد شد در بخش‌های بعدی روش‌ها و مدل‌هایی که می‌توان برای نیل به این منظور از آنها استفاده کرد، به عنوان نمونه آورده شود.

آمار جاری جوانان فعال از نظر اقتصادی - زنان و مردان

آنچه از بررسی نمودارها، آمار و شاخص‌ها برمی‌آید، نشانگر این واقعیت است که روند جاری حضور جوانان در بازار کار نشان دهنده گرایش به سوی حضور بیشتر مردان است. نکته‌ی جالب توجه آن است که گرایش قابل توجهی در مورد ورود جوانان ۱۵ تا ۱۹ ساله به بازار کار وجود دارد؛ حال آنکه جوانان در گروه‌های سنی ۲۰ تا ۲۴ ساله تقریباً روندی ثابت در جریان علاقه‌مندی، و حتا ورود به بازار کار، داشته‌اند.

البته این آمار با توجه به شاخص توسعه یافتگی کشور نیز متغیر است:

به عنوان مثال در مناطق پیش‌تر توسعه یافته همچون آمریکای شمالی، ژاپن، اروپا، نیوزیلند، استرالیا با وضعیت بسیار متفاوتی روبه‌رو هستیم. به عنوان مثال در کانادا، نرخ بالاتر بیکاری، مدت زمان طولانی‌تر بیکاری، و بیکاری بیشتر در میان زنان، علی‌رغم داشتن تجارت کاری کافی، به شدت به چشم می‌خورد، در مکزیک بیکاری زنان با نرخ کمتر، زمان کمتر و بیکاری داوطلبانه همراه است. در آمریکا وضعیت بیکاری زنان حد متوسط میان این دو کشور است. یعنی نرخ بالای بیکاری زنان با وجود تجربه کافی کاری (مانند کانادا) و بیکاری اجباری در میان زنان بیشتر به چشم می‌خورد.

در مناطق کمتر توسعه یافته و در حال توسعه، شامل آمریکا، آمریکای لاتین و کارائیب و آسیا

(به استثنای ژاپن) نرخ فعالیت اقتصادی زنان بسیار کمتر از مردان است.

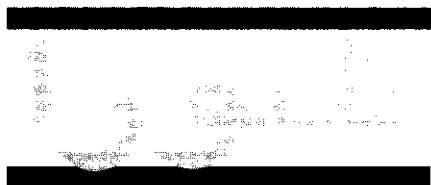
مطابق یک گزارش کارشناسی تحت عنوان «به سوی تساوی جنسیتی در دنیای کار در آسیا و اقیانوسیه» که به وسیله سازمان بین‌المللی کار تهیه شده است، تأثیر بحران‌های اقتصادی آسیا از زمینه اشتغال و نرخ دستمزدها، بر زنان بسیار شدیدتر از مردان بوده است. این بحران‌ها که اقتصاد کشورهای آسیای شرقی و جنوب شرقی را فلج کرد، باعث شدند تعداد زنان کارگر با دستمزدهای بالا و مطمئن به کارها و دستمزدهای پایین‌تری روی بیاورند. برای نمونه در کره جنوبی اشتغال زنان به طور جدی تا ۲۰ درصد کاهش داشت؛ وئی در مورد مردان این نرخ فقط شش درصد بود. در فیلیپین بیکاری زنان تا ۱۵ درصد، در مقایسه با نرخ ۱۲ درصدی مردان، صعود کرد. نرخ بیکاری زنان در اندونزی تا ۱۴ درصد افزایش پیدا کرد ولی برای مردان این رقم ۲۷ درصد بود؛ البته درآمد زنان هم در مناطق شهری و هم روستایی کمتر از مردان بود. تساوی در دسترسی به شغل، به دلیل این بحران‌ها، برای زنان بسیار سخت‌تر شد. بسیاری از آنان شغل خود را در بخش‌های رسمی از دست دادند و آن را با کارهای نیمه‌وقت، پاره‌وقت و موقتی جایگزین کردند.

بدون توجه به اینکه فرد زن است یا مرد، از دست دادن شغل می‌تواند تأثیرات و فشارهای روحی - روانی زیادی نیز در بردارنده باشد. آنچه مسلم است آن است که تأمین معاش پایدار برای خانواده در دوران کنونی، به طرز غیرقابل چشم‌پوشی در گرو اشتغال پایدار مرد و زن، دو محور اصلی تشکیل خانواده است و این زن و مرد فردا کسی نیست به جز پسران و دختران جوان امروز.

پانوشت:

۱. گزارش اشتغال جوانان ۲۰۰۲. اسکندریه.





نقش و مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان در فرآیند توسعه‌ی انسانی

سازمان توسعه انسانی

تاریخ ایران آکنده از تلاش‌های دائمی مردمان آن، علیه استبداد حاکم بوده است. جامعه‌ای که براساس تعادل پایدار سه رکن نظام ایلی، نظام روستایی و نظام شهری روزگار متمادی را می‌گذرانده است، تعادل نیروهای اجتماعی تغییرآفرین، امکان بازتولید نیروهای حاکمیت استبدادی را فراهم می‌سازد و اساساً در تاریخ تمامی جوامع هرگاه نیروهای اجتماعی تغییرآفرین با هم به تعادل می‌رسند، قدرت مطلقه‌ای بر فراز آن‌ها سر برمی‌آورد و حاکمیت را اشغال می‌کند. تجربه‌ی پیدایش حکومت‌های مطلقه در نتیجه‌ی چنین فرآیندی است که لاجرم فرصت عرض اندام را از پدیده‌هایی که به هر طریق با مقوله‌ی مردم‌سالاری و حقوق شهروندی رابطه دارند می‌گیرد. ساختار چنین حکومت‌هایی مبنای شکل‌گیری و نوع خاصی از پیامدهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است.

عدم شکل‌گیری حقوق فردی و حقوق شهروندی، عدم برابری حقوق انسانی در نگاه به زنان و مردان و عدم احساس مسئولیت و تعلق نسبت به شهر و محله از جمله پیامدهای منفی چنین حکومت‌هایی است؛ در نتیجه موجبات نابرابری‌های متعدد را فراهم می‌کند و باعث رشد مناسبات ناعادلانه و عدم همبستگی‌های ارگانیک بین آحاد جامعه و نابودی جامعه‌ی مدنی و نهادهای مرتبط با آن از جمله شوراهای، انجمن‌ها، رسانه‌ها، مطبوعات و احزاب می‌شود و قوام نیافتن آن را باید در عدم نهادینگی مشارکت در لایه‌های مختلف اجتماعی بدانند که ریشه در نوع حکومت‌های تمرکزگرا و استبدادی در ایران داشته است. نوع نگاه دولت‌سالارانه که توده‌ی مردم را ضعیف و ناتوان و حقیر در تصمیم‌گیری‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی ارزیابی کرده و حاضر به تقسیم قدرت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نبوده است؛ در نتیجه توده‌های اجتماعی نیز با بی‌اعتمادی به دولت‌های حاکم، مشروعیت و مقبولیت این دولت‌ها را زیر علامت سؤال می‌برند و با جنبش‌های - سیاسی اجتماعی، هراز چندگاهی، بحران‌های مشارکتی را به وجود

با گسترش جامعه‌ی جهانی، میل به سوی جوامع مدنی و مشارکت‌های سازمان یافته، افزایش یافته است. از طرفی جزء اصلی و غیرقابل تغییر نظام‌های سیاسی، بویابی و گسترش هرچه پیش‌تر مشارکت و قابلیت‌های سازمان یافته‌ی خودجوش در قالب نهادهای اساسی نظیر شوراهاست. شوراهای به عنوان حلقه‌ی میانی ارتباط بین دولتمردان و مردم، فرآیند تثبیت و تقویت مردم‌سالاری را در عرصه‌های مختلف موجب می‌شوند.

به بیانی، دولت‌ها در عرصه‌ی جهانی شدن کوچک‌تر شده‌اند و با گسترش جمعیت جوامع، نیاز به مشارکت، همفکری و همیاری در امر توسعه پایدار، به لحاظ فکری و فلسفی، افزایش یافته است. دولت‌ها، ناگزیر به تقسیم قدرت‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی هستند. در این راستا کشورهای توسعه‌یافته، در فرآیندی خودجوش و به واسطه‌ی توسعه‌ی صنعتی، توانسته‌اند بدون برنامهریزی متمرکز ملی، به ابزارهای توسعه‌ی پایدار دست یابند، در حالی که این فرآیند در کشورهای در حال توسعه و در حال گذار، نیازمند نوعی برنامهریزی متمرکز ملی است. از این رو نمی‌توان همان نقشی را که شوراهای توسعه‌ی اجتماعی کشورهای دسته‌ی اول ایفا کرده‌اند و می‌کنند را برای شوراهای کشورهای در حال توسعه قائل شد.

در کشورهای توسعه‌یافته، شوراهای به مثابه حکومت‌های محلی به شمار می‌آیند و از دولت مرکزی تا حدود زیادی مستقل بودند و سازوکارهای امور شهرها را با هماهنگی خودجوش یا برنامه‌های دولت مرکزی، به منظور بهبود زندگی شهروندان، هدایت و مدیریت می‌کردند.

مروری کوتاه بر مشارکت سیاسی و شورا در ایران

در کشورهای در حال گذار، مانند ایران، جایگاه شوراها در یک دوره‌ی تاریخی قابل ارزیابی است. به بیانی بحران مشروعیت، بحران مقبولیت و بحران مشارکت از جمله موانع ساختاری مبنای اندیشه‌ی شکل‌گیری شورا در ایران بوده است. در ایران مشارکت در قالب‌های سنتی، با روندی یک‌سویه و در بستری محدود، که نوعی تعاون و همیاری را موجب می‌شد، میسر بوده است و تا قبل از دوم خرداد ۷۶، دست یافتن به یک فرآیند

موثر در امر مشارکت دوسویه در مفاهیم تخصصی و مدرن در ایران، هرگز مشاهده نشده بود.

می‌آورند.

نگاه قیام‌یابانه‌ی حکومت‌ها موجب عدم گسترش حضور مردم در عرصه‌های مختلف شده و نوع مشارکت را در ابعاد محدود و یک‌سویه یا



مشارکتی با بار منفی موجب شده است. تاریخ سیاسی - اجتماعی ایران، از مقطع مشروطه خواهی تا ظهور و بروز انقلاب اسلامی تا جنبش اصلاح طلبانه‌ی دوم خرداد ۱۳۷۶، گویای انواع متفاوت مطالبات سیاسی و اجتماعی است که منجر به نهادینه نشدن فعالیت‌های حوزه‌ی عمومی، از جمله فعالیت احزاب و مطبوعات، و نیز استقرار عملی شوراهای اسلامی بوده است. در این شرایط پس از دو دهه از پیروزی انقلاب، تحول در شرایط ذهنی و عینی، جامعه را دچار نوعی بحران مشارکت اجتماعی و سیاسی کرده است که ثمره‌ی آن روی کار آمدن دولت آقای خاتمی در خرداد ۱۳۷۶، با شعار حاکمیت قانون، استقرار جامعه‌ی مدنی و اجرای کامل قانون اساسی به‌ویژه با تأکید بر نقش مطبوعات، احزاب و شوراهای بود.

شوراهای در پاسخ به جنبش اجتماعی و مطالبات سیاسی اقشار مختلف مردم شکل گرفته و به عنوان یک نهاد سیاسی برای گسترش مشارکت سیاسی مورد توجه قرار می‌گیرد. جایگاه شوراهای پس از دو دهه در اسفند ۱۳۷۸ به روشنی گویای این واقعیت است که شوراهای بیش‌تر تحت‌تأثیر روابط سیاسی و دولت و جامعه‌ی مدنی شکل گرفته و پاسخی بر بحران مشارکت سیاسی و اجتماعی از جانب دولت به ملت به‌شمار می‌آید. اما از دیدگاه اجلاس توسعه‌ی اجتماعی که در سال ۱۹۹۴-۵ در کپنهاک برگزار شد و ۱۱۷ نفر از سران کشورها از جمله ایران در آن حضور داشتند، موظف

شدند با گسترش حوزه‌ی مدنی و استقرار شورا اهداف موردنظر را پیگیری باشند. از جمله تعهدات خود را به ریشه‌کن کردن فقر، نابرابری اجتماعی و جنسیتی و بهداشت و رفاه و امکانات اجتماعی برابر، اعلام کردند. براساس شعار اجلاس «توسعه‌ی همه‌ی ابعاد یک جامعه برای دستیابی همه‌ی افراد برای زندگی بهتر است.» با تأکید بر بعد همگانی و توسعه آن، شوراهای می‌بایست از دیدگاه توسعه‌ی اجتماعی در سه سطح برنامه‌ریزی کنند:

۱- در سطح محلی، ضمن حفظ استقلال نسبی خود در هماهنگی با سیاست‌های کلان دولت مرکزی، برنامه خود را به عنوان بخشی از برنامه‌های ملی توسعه به اجرا درآورند؛

۲- شوراهای باید در سه حیطه‌ی تنظیم برنامه‌های جوامع محلی برای توسعه، اجرا و نظارت، دارای اختیارات لازم باشند و بین اختیارات آن‌ها و وظایف نهادهای دولتی در این زمینه در سطح جوامع محلی هماهنگی لازم وجود داشته باشد؛

و سوم آن‌که دامنه‌ی برنامه‌ریزی، اجرا و نظارت برنامه‌های شورا در جوامع محلی باید شامل ابعاد مختلف توسعه‌ی اجتماعی، یعنی ایجاد فضای قابلیت‌زا، فقرزدایی، اشتغال کامل، یکپارچگی اجتماعی، بهبود وضعیت زنان، دسترسی همه به آموزش و بهداشت و تخصیص منابع در سطح محلی با اولویت‌های توسعه‌ی اجتماعی باشد. و این در حالی است که ما با کمبودهای ساختاری، محدودیت‌های منابع، ابهام قوانین و نامشخص بودن ابزارهای قانونی مواجه هستیم.

و از طرفی دیگر توسعه امری فراگیر است و همه‌ی گروه‌ها و طبقات اجتماعی را درگیر کرده و با مضمونی مشترک برای احاد گروه‌های جنسیتی زندگی بهتر را توصیه می‌کند، اگر اساس ایده‌ی توسعه‌ی اجتماعی را بهره‌مندی همه از منافع توسعه بدانیم در آن صورت چالش اصلی فراروی آن کاهش همه‌ی انواع نابرابری‌های اجتماعی و نزدیک‌تر شدن به برابری اجتماعی خواهد بود از جمله نابرابری‌های بین زنان و مردان در کنار دیگر نابرابری‌ها همچون تخصیص منابع برای اولویت‌های توسعه و یا

نابرابری‌های آموزشی، بهداشتی، حقوقی و ... که ذکر شده است. شوراهای تعیین کاهش نابرابری‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی نقش تعیین‌کننده دارند. به عبارتی اگر نظام اجتماعی را به سه زیرمجموعه اصلی دولت حوزه‌ی عمومی و حوزه‌ی خصوصی تقسیم کنیم، حوزه‌ی دولت و حوزه‌ی خصوصی تا حدودی تعاریفی روشن دارند، اما در مورد حوزه‌ی عمومی می‌توان گفت که آن قلمرویی است که نه تحت سلطه‌ی دولت قرار دارد و نه به تنهایی براساس انگیزه‌ها و منافع شخصی قابل توضیح خواهد بود، این

حوزه مشتمل بر انجمن‌ها و نهادهای غیردولتی و خودجوش، تشکل‌های صنفی و گروهی، احزاب، مطبوعات مستقل و نیز نهادهای محلی همچون شوراهای هستند. این نهادها ارکان جامعه‌ی مدنی هستند. به سخن دیگر جامعه‌ی مدنی، دربرگیرنده‌ی ارگان‌ها، سازمان‌ها و نهادهایی است که به توده‌ی مردم صاحب حقوق، به مجموعه‌ی افراد که در فردیت خود مهم‌اند، نه در شبکه‌ی روابط خانوادگی خاندانی، عشیره‌ای، ایلی و محله‌ای تعلق دارند، و همچنین بستر جامعه‌ی مدنی عرصه گذران زندگی مردمی است که توسط افراد یا اعضای خود، به امید مجموعه قوانینی، پاسداری می‌شود، از حقوق افراد دفاع می‌کند و به دست‌اندازی نیروهای خارج از جامعه‌ی مدنی پایان می‌بخشد و همین‌طور حائل بین مردم از یک‌سو و حکومت و قدرت‌های اقتصادی از سوی دیگر است، بازیگران آن نیز شهروندان هستند و به آن‌ها تعلق دارد.

شهروند صاحب حقوق که به قوانین احترام می‌گذارد، باعث تعادل و مشروعیت حکومت و نظام سیاسی است. در عین حال جامعه و حکومت با قدرت متمرکز فردی - خاندانی و تمرکز ابزار زور و سرکوب را نمی‌پذیرد و لزوماً در چنین نظامی نیز، که فارغ از هرگونه ضابطه و قانون و متکی بر امیال شخصی و گروهی است، مفهوم جامعه‌ی مدنی و شهروندمداری پدید نمی‌آید. بنابراین علت تداوم و پایداری جامعه‌ی مدنی عرصه‌ی عمومی است که شهروند صاحب حقوق آزاد است و با هویت فردی خود براساس انتخابات آزاد پا به عرصه‌ی اجتماع می‌گذارد. بدین مفهوم جامعه‌ی مدنی به عنوان حلقه‌ی ارتباطی میان حوزه‌ی دولت و قلمرو خصوصی نیز به شمار می‌آید و به همین دلیل نقش مهمی در تحولات توسعه‌ی اجتماعی و انسانی ایفا می‌کنند. در سطحی دیگر می‌توان گفت که جامعه‌ی مدنی در واقع همان حوزه‌ی عمومی است که فضای بین حوزه‌ی خصوصی و دولت به شمار می‌آید و در این سطح نهادهای جامعه‌ی مدنی، از جمله نهاد خانواده، شورا، آموزش و ، تشکیل دهنده‌ی حوزه‌ی عمومی هستند. در این چارچوب دولت‌ها به نمایندگی از مردم، سیاست‌ها و تصمیم‌گیری‌های کلان را برای توسعه‌ی اجتماعی اتخاذ می‌کنند و حوزه‌ی عمومی هم از طریق نقد مداوم این سیاست‌ها، برای یافتن سیاست‌های بهتر در آینده، و بر عهده گرفتن مسئولیت مستقیم، تنظیم، اجرا و نظارت بر برنامه‌های توسعه‌ی اجتماعی در سطح جوامع محلی، وظایف خود را انجام می‌دهند. با این توصیف انسان در مرکز فرایند توسعه قرار دارد و افراد، از گروه‌های جنسیتی متفاوت باید نقش‌های موزونی را، در قرن ۲۱ که قرن مشارکت بین دولت و جامعه‌ی مدنی در تمامی سطوح و مظاهر آن است، باید پذیرا شوند.

اگر نگاهی به درصد طیف وسیع گروه‌ها و اقشار مختلف اجتماعی در انتخابات شورا بیفکنیم درمی‌یابیم که زنان ۱۵ درصد آرای انتخاب‌شدگان را، در شهر و روستا، به خود اختصاص داده‌اند که این مسئله، با توجه به حضور گسترده‌ی مشارکت زنان در قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، در دهه‌های اخیر و انتخابات مجلس شورای اسلامی چشمگیر است و این آمار نشان از مطالبات سیاسی و اجتماعی زنان در عرصه‌ی توسعه و بلوغ اجتماعی آنان دارد.

شورا و نقش زنان در مشارکت‌های سیاسی اجتماعی

اگر محور توسعه را صرفاً مادیات در نظر بگیریم و علامت پیشرفت را توسعه‌ی انسانی قلمداد کنیم، زنان نیز همپای مردان، در توسعه‌ی پایدار نقش اساسی دارند. جامعه‌ای که به بلوغ اجتماعی و توانمندی‌های سیاسی دست می‌یابد حضور دولت‌ها و دخالت حاکمان در عرصه‌های مختلف را از طریق مشارکت‌های مردمی محدود می‌کند و شوراهای، به عنوان ابزارهای اجتماعی، می‌توانند بسترهای جامعه‌ی مدنی را در تعامل و هماهنگی با اهداف ملی و در راستای نیاز متقابل با دولت‌ها به سوی پیشرفت و توسعه، برنامه‌ریزی و هدایت کنند. جوامعی توسعه یافته‌ترند که نقش مشارکت زنان در آن‌ها در همه‌ی عرصه‌ها چشمگیرتر باشد. به عبارتی دیگر در جوامع توسعه یافته و در حال توسعه

شوراهای در پاسخ به جنبش اجتماعی و مطالبات سیاسی اقشار مختلف مردم شکل گرفته و به عنوان یک نهاد سیاسی برای گسترش مشارکت سیاسی مورد توجه قرار می‌گیرد.

شوراهای به عنوان حلقه‌ی میانی ارتباط بین دولتمردان و مردم، فرایند تثبیت و تقویت مردم‌سالاری را در عرصه‌های مختلف موجب می‌شوند.